

صاحب ایران، امام زمان است



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد
مصطفی و آل طاهرینش

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

(هودایه 86)

امام زمان علیه السلام برای شما خیر است اگر مومن باشید

یکی از نعمتهای خیلی بزرگ خداوند بر ملت ایران اینست که امام زمان
علیه السلام صاحب این کشور است در حالی که کشورهای دیگر
صاحب ندارند!

در بین 58 کشور اسلامی تنها کشوری که پیرو اهل بیت(ع) است مردم
ایران هستند. در حالی که قبور مطهر امامان(ع) ما شش امام(ع) در
عراق و چهار امام(ع) در عربستان مدفونند و تنها قبر مطهر امام
رضا علیه السلام در ایران است.

اما ارادت و مودت مردم ایران به اهل بیت(ع) بی نظیر است. و همه
فداییان اهل بیت(ع) هستند. و این ویژگی در هیچ کجای دنیا نظیر
ندارد.

مخصوصا عشق بی انتهای مردم ایران به سیدالشهدا(ع) و حضرت
عباس(ع) بسیار عظیم و بی مانند است.

جوانی می گفت من هر شب یکساعت برای حضرت عباس(ع) گریه می
کنم.

مردم ایران دیوانه عشق حسینند. همانطور که سردار دلها حاج قاسم
سلیمانی گفت ما ملت امام حسینیم...

لذا امام زمان علیه السلام ایران را کشور خودشان می دانند. مردم ایران
را سربازان خودشان می دانند. حضرت می دانند که ملت ایران
مانند مردم کوفه و مدینه بی وفا نیستند. حضرت می دانند مردم
ایران با جانشان و با مالشان فدایی اهل بیتند... لذا در چندین مورد
حضرت فرمودند ایران شیعه خانه ماست. فرمودند ایران صاحب
دارد....

ما در این کتاب به بعضی از نشانه ها و شواهد که نشان می دهد امام
زمان علیه السلام صاحب ایران هستند اشاره می نماییم و همیشه
خداوند را بر این نعمت بی نظیر شاکریم.

پاییز 1403. کرمانشاه

امام زمان علیه السلام دستور دادند مسجد جمکران در قم ساخته شود...

روایت کرده است: «شیخ صدوق در کتاب «مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین

شیخ حسن بن مثله جمکرانی گوید: من شب سه شنبه، ۱۷ ماه مبارک رمضان سال ۳۷۳ ق در خانه خود خوابیده بودم که ناگاه جماعتی از مردم به در خانه من آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: برخیز و مولای خود، مهدی(ع) را اجابت کن که تو را طلب کرده است.

آنها مرا به محلی که اکنون مسجد جمکران است آوردند، چون نیک نگاه کردم، تختی دیدم که فرش نیکو بر آن تخت گسترده شده، جوانی 30 ساله بر آن تخت تکیه بر بالش کرده و پیرمردی هم نزد او نشسته است، آن پیر، خضر نبی(ع) بود که مرا امر به

نشستن کرد، حضرت مهدی(عج) مرا به نام خودم خواند و فرمود:
برو به حسن مسلم (که در این زمین کشاورزی می‌کند) بگو، این
زمین شریفی است و حق تعالی آن را از زمین‌های دیگر برگزیده
است و دیگر نباید در آن کشاورزی کند. عرض کردم: یا سیدی و
مولای! لازم است که من دلیل و نشانه‌ای داشته باشم و گرنه مردم
حرف مرا قبول نمی‌کنند.

امام فرمود: تو برو و آن رسالت را انجام بده، ما نشانه‌هایی برای آن قرار
می‌دهیم، و همچنین نزد سید ابوالحسن‌الرضا (یکی از علمای قم)
برو و به او بگو حسن بن مسلم را احضار کند و سود چند ساله را که
از زمین به دست آورده است، وصول کند و با آن پول در این زمین
مسجدی بنا کند. به مردم بگو به این مکان رغبت کنند و آن را
عزیز دارند و چهار رکعت نماز در آن گذارند.

آنگاه امام(عج) فرمودند: هر که این دو رکعت نماز را در این مکان
(مسجد جمکران) بخواند مانند آن است که دو رکعت نماز در کعبه
خوانده باشد.

چون به راه افتادم، چند قدمی هنوز نرفته بودم که دوباره مرا باز خواندند و فرمودند: بزی در گله جعفر کاشانی است، آن را خریداری کن و بدین مکان بیاور و آن را بکش و بین بیماران انفاق کن، هر بیمار و مریضی که از گوشت آن بخورد، حق تعالی او را شفا دهد.

حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من به خانه باز گشتم و تمام شب را در اندیشه بودم، تا اینکه نماز صبح را خوانده و به سراغ «علی المنذر» رفتم و ماجرای شب گذشته را برای او نقل کردم و با او به همان مکان شب گذشته رفتیم، و در آنجا زنجیرهایی را دیدیم که طبق فرموده امام علیه السلام، حدود بنای مسجد را نشان می داد.

سپس به قم نزد سید ابوالحسن رضا رفتیم و چون به در خانه او رسیدیم، خادم او گفت: آیا تو از جمکران هستی؟ به او گفتم: بلی! خادم گفت: سید از سحر در انتظار توست. آنگاه به درون خانه رفتیم و سید مرا گرمی داشت و گفت: ای حسن بن مثله! من در خواب بودم که شخصی به من گفت: حسن بن مثله، از جمکران نزد تو

می‌آید، هر چه او گوید، تصدیق کن و به قول او اعتماد نما، که
سخن او سخن ماست و قول او را رد نکن.

از هنگام بیدار شدن تا این ساعت منتظر تو بودم، آنگاه من ماجرای شب
گذشته را برای وی تعریف کردم، سید بلافاصله فرمود تا اسب‌ها را
زین نهادند و بیرون آوردند و سوار شدیم، چون به نزدیک
روستای جمکران رسیدیم، گله جعفر کاشانی را دیدیم، آن بز از
پس همه گوسفندان می‌آمد، چون به میان گله رفتم، همین‌که بز
مرا دید به طرف من دوید، جعفر سوگند یاد کرد که این بز در گله
من نبوده و تاکنون آنرا ندیده بودم، به هر حال آن بز را به محل
مسجد آورده و آن را ذبح کرده و هر بیماری که گوشت آن را
تناول کرد، با عنایت خداوند تبارک و تعالی و حضرت بقیه‌الله
ارواحنا فداه شفا یافت. ابوالحسن رضا، حسن مسلم را احضار کرده
و منافع زمین را از او گرفت و مسجد جمکران را بنا کرد و آن را با
چوب پوشانید. سپس زنجیرها و میخ‌ها را با خود به قم برد و در
خانه خود گذاشت، هر بیمار و دردمندی که خود را به آن زنجیرها
می‌مالید، خدای تعالی او را شفای عاجل [سریع] می‌فرمود، پس از

فوت سید ابوالحسن، آن زنجیرها ناپدید شد و دیگر کسی آنها را
ندید...

اینکه حضرت دستور ساخت مسجد جمکران را دادند منحصر به قم و
ایران است و در هیچ کشور دیگری دستور ساخت مسجدی صادر
نکردند...

ایران صاحب دارد....

تنها کشوری که در دنیا صاحب دارد ایران است و صاحبش، امام زمان
علیه السلام می باشد. و ایران را تاکنون امام زمان علیه السلام حفظ
کرده و حفظ می کند. در این رابطه داستانی نقل می نمایم:
مرحوم آقا سید عباس تهرانی نقل کرد که: برادرم یکی از رؤسای
ارتش روس را در مهمان خانه ای دیده بود که از روی
ناراحتی با صدای بلند فریاد می کشد و می گوید: آقا خوب، ولی شماها
بد.

برادرم می گفت: نزد آن فرمانده نشستم، مترجم او مطالبش را به
فارسی ترجمه می کرد. از او پرسیدم: مقصود او از این جمله

چیست که آقا خوب، ولی شماها بد؟

گفت: ما قصد داشتیم به ایران حمله کنیم، روزی که می خواستیم
وارد مرز ایران شویم، کشتی بزرگی را دیدیم سر راه ما
ایستاده، این مطلب برای ما تازگی داشت، زیرا قبلا بررسی کرده بودیم
و چنین کشتی ندیده بودیم. نزدیک که آمدیم مشاهده
کردیم کسی در کشتی نیست، فقط آقای روی بام کشتی مشغول عبادت
است. وقتی به او رسیدیم، به ما گفت: **برگردید ایران صاحب دارد**
ما کنار رفتیم و فکر کردیم شاید خیال باشد، چشمان را مالیدیم و
دوباره برگشتیم دیدیم همان کشتی با همان کیفیت موجود
هست. به مرکز مخابره کردیم، دستور آمد که برگردید...^۱

^۱ کتاب روزنه‌هایی از عالم غیب، محسن خرازی

تنها کشوری که بیش از دو میلیون و 700 هزار ایرانی به نام مهدی و القاب و کنیه های امام عصر(عج) و هزاران بانو به نام نرگس مادر حضرت، نام گذاری شده اند ایران است...

پایگاه اطلاعات جمعیت سازمان ثبت احوال کشور اعلام کرد که بیش از دو میلیون و 700 هزار ایرانی به نام مهدی و القاب و کنیه های امام عصر(عج) نام گذاری شده اند. همچنین هزاران بانوی کشورمان نام مادر امام زمان علیه السلام یعنی نام نرگس دارند...

تنها کشوری که هزاران دعای ندبه هر جمعه و هزاران دعای عهد روز
صبح در آن خوانده میشود و میلیونها نمازگزار بعد نماز به امام
زمان(ع) سلام می کنند، ایران است...

در کشور ما چند هزار دعای ندبه برگزار میشود. هزاران نفر دعای عهد
رو هر صبح می خوانند و با آن با امام زمان علیه السلام تجدید پیمان
می کنند...

در کشور ما در هنگام خطر حضرت را صدا می زنند: **یا صاحب الزمان...**

امام زمان علیه السلام فرمود: ایران شیعه خانه ماست...

در جنگ جهانی اول، دو مهمان ناخوانده از چپ و راست به ایران [?] ریختند، اوضاع ایران در آن تاریخ خیلی متشنج شده بود، اصلاً کشوری شده بود بی صاحب. از یک طرف روس‌ها ریختند و تصاحب کردند، از یک طرف دیگران ریختند و تصاحب کردند. یک وضع عجیبی بود. و مردم ایران مضطرب، منقلب، هیچ تکیه گاهی نداشتند.

مرحوم میرزای نائینی، از این پیشامد ناهنجار به ساحت مقدس [?] امیرالمومنین علیه السلام و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام، مخصوصاً به پیشگاه مبارک امام زمان علیه السلام، شکایت‌های زیادی می‌کند.

مرحوم میرزای نائینی (استادِ علامه طباطبایی و آیت الله بهجت) [?]

می گوید: من خیلی به حضرت حجّت علیه السلام نالیدم

یا بن العسکری! ایران این طور شده است. مردم، بی سر و سامان شده اند، بی پناه شده اند. نظم نیست، امنیّت نیست، چنین و چنان است. یک روز همین طوری که متوسّل شده بودم، بر من مکاشفه ای شد و حضرت را زیارت کردم.

دیدم حضرت در کنار دیوار مرتفعی که سر به آسمان کشیده، [?] ایستاده اند. پس با انگشت به من اشاره فرمودند که نگاه کن، و من نگاه کردم. دیدم دیواری که سی یا چهل متر ارتفاع دارد، چهار متر، پنج متر بالای دیوار منحنی شده است، و قریب است که بیافتد، چرا که به یک مویی بند است. این دیوار چهل متری این طور کج شده است.

پس حضرت به من اشاره کردند که نگاه کن. نگاه کردم، دیدم [؟]

انگشت حضرت هم به طرف دیوار است. پس فرمودند: **این دیوار،**

ایران است (این عین عبارت است که استادِ من می گفت) کج

میشود، اما ما با انگشتمان نگهش داشته‌ایم و نمیگذاریم خراب

شود. این جا شیعه خانه ما است. کج می شود، اما نمی‌گذاریم

خراب بشود...

امام صادق علیه السلام درباره انقلاب اسلامی ایران فرمودند:

حضرت صادق القول و الفعل در باره انقلاب اسلامی و مردم ایران بویژه

قم می‌فرمایند: «سَتَخْلُو كُوفَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. كُوفَهُ از مؤمنین خالی

می‌شود، «و يَأْرِزُ عَنْهَا الْعِلْمُ» و علم هم از آن رخت بر خواهد بست.

یعنی علمش هم دیگر مانند این جا (ایران و قم) نیست. «كما تَأْرِزُ

الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا» همانند ماری که در سوراخش پنهان می‌شود. «ثُمَّ

يَظْهَرُ الْعِلْمُ ببلدَةٍ يُقَالُ لَهَا قُمْ» آن گاه علم در شهری به نام قم

آشکار خواهد شد. «و تَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ» الله اکبر! این

شهر، معدن علم و فضل می‌شود، «حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ

فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتُ فِي الْحِجَالِ» تا آن جا که بر روی کُره

زمین کسی نمی‌ماند که در دین، ضعیف و ناتوان باشد، حتی زنان

...پرده‌نشین

در ادامه می‌فرمایند: «و ذلکَ عندِ قُرْبِ ظُهورِ قائِمِنا» و این واقعه نزدیک ظهور قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ماست. بعد حضرت مطلبی را می‌فرمایند که باور آن بسیار سخت است، می‌فرمایند:

«فَيَجْعَلُ اللَّهُ قُمْ وَأَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ» یعنی خداوند، قم و مردم آن را قائم مقام حضرت حجّت (روحی له الفداء) می‌کند. لذا اهل ایران، همان کاری را که حضرت حجّت (روحی له الفداء) می‌خواهند انجام دهند، انجام می‌دهند و قائم مقام ایشان هستند.

مجدّد می‌فرمایند: «و لو لا ذلکَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِها» اگر چنین نبود و این‌ها این کار را نمی‌کردند، زمین اهل خود را فرو می‌بلعید. «و لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ» و در روی زمین حجّتی باقی نمی‌ماند. پس این‌ها باید این کار را می‌کردند.

لذا نمی‌دانید آقا جانمان، حضرت حجّت (روحی له الفداء) چقدر از این انقلاب خوشحال شدند.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: «فَيَفِيضُ الْعِلْمُ مِنْهُ إِلَى سَائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، فَيَتِمُّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ، حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ

على الأرضِ لم يَبْلُغْ إليه الدِّينُ و العلمُ، ثُمَّ يَظْهَرُ القائمُ عليه السلام»،
علم از این شهر به شهرهای دیگر در شرق و غرب عالم سرازیر
می شود و بدین ترتیب حجت خدا بر بندگان تمام می شود؛
چندان که در گره خاک، کسی نمی ماند که دین و دانش به او
نرسیده باشد. سپس قائم علیه السلام ظهور می کند (از بیانات ایه الله
قرهی. بهمن سال 1392

امام زمان علیه السلام فتوا دادند....

میرزای شیرازی وقتی خواستند فتوای تحریم تنباکو بدهند به علمای نزد خود فرمودند هر کدام متنی تهیه کنید و فردا بیاورید.

فردا هر کدام یک متن پیشنهادی با خود آوردند و میرزا همه متن ها رو ملاحظه کرد و کناری گذاشت و دست کرد از زیر سجاده کاغذی بیرون آورد و فرمود این را امام زمان علیه السلام صادر کرده اند:

بسم الله الرحمن الرحيم. اليوم استعمال تنباکو و توتون بأی نحو کان در « حکم محاربه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه است.

و این حکم در زمانی که تلفن و وسایل ارتباطی نبود از سامرا مانند برق به همه جای ایران رسید و همه اطاعت کردند و تنباکوهارو آتش زدند و اسلام پیروز شد و باطل شکست خورد.

در طول انقلاب اسلامی امام زمان علیه السلام چندین بار به امام خمینی
پیام فرستادند....

آیت الله سید علی اکبر قرشی در مصاحبه ای گفت [?]

سال‌ها بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، یک روز در ارومیه شنیدم که [?]
آیت‌الله خزعلی در یک سخنرانی عمومی مطلبی قریب به این
مضمون گفته است:

امام زمان (عج) در جریان پیروزی انقلاب دوبار به رهبر انقلاب، امام « [?]
خمینی پیام پیروزی داده است و هدایت فرموده است و این دو پیام
به وسیله‌ی شخصی بزرگوار و معنوی به نام «لطیفی» که ساکن

تهران است و من او را می‌شناسم، به امام خمینی ابلاغ گردیده
است.»

این مسئله برای من خیلی عجیب آمد و سعی کردم به حقیقت آن پی
ببرم. تا اینکه چند ماه بعد در مجلس خبرگان، آیت‌الله خزعلی را
دیدم و در آن مورد از ایشان سؤال کردم. آقای خزعلی مسئله را
کاملاً تأیید کرد.

گفتم: «پس اگر من این موضوع را کتبی برای شما بنویسم، جواب
مکتوب می‌نویسید؟»

گفت: «بله، مانعی ندارد، شما بنویسید، من هر دو قضیه را در جواب
شما می‌نویسم»

من نوشتم: «بسم الله الرحمن الرحيم»

حضرت آیت‌الله خزعلی دامت برکاته

سلام علیکم و رحمه‌الله. راجع به اینکه آقای لطیفی دو دفعه مژده‌ی پیروزی را از طرف امام زمان (عج) به حضرت امام آورد، توضیح
«فرمایید»

ایشان با خط خود در جواب نوشت [?]

بسم الله الرحمن الرحيم « [?]

پیام به پاریس که فرمودند: «شاه می‌رود، نگران نباشید». امام راحل -1 [?]
سؤال می‌کند: «با خونریزی یا بی‌خونریزی؟» می‌گوید: «امام علیه
«السلام فرمود:» بی‌خونریزی

روز بیست و یکم بهمن پیام مبنی بر اینکه «در خانه نمانید، بیرون -2 [?]
». «بریزید و گرنه کشته خواهید شد

به وسیله‌ی همین پیام، امام خمینی(ره) اعلام فرمود به حکومت نظامی [?] اهمیت ندهید و بریزید بیرون. در نتیجه مردم تهران، بیرون ریختند، حتی خانواده‌های خود را آوردند و در خیابان‌ها نشستند، دیگر در تهران به هیچ وجه امکان آمدن تانک و امثال اینها نبود؛ بنابراین آن توطئه‌ی خطرناکی که در نظر بود تا صدها تانک را وارد تهران کنند و با خونریزی انقلاب را از بین ببرند و محل اقامت امام را بمباران نمایند، منتفی شد.

این موضوع را آقای خزعلی هم شفاهی شهادت داد و هم به صورت [?] کتبی نوشت و تأیید کرد.

مسئله‌ی دیگر در همین موضوع، خاطره‌ی آقای «مرتضایی‌فر» است که [?] در یکی از مجلات سپاه پاسداران نقل شده و پیام پیروزی امام زمان (عج) به امام خمینی(ره) را تأیید می‌کند.

ایشان در آن خاطره می‌گوید: «ما روز 21 بهمن 1357 در منزل [?] آیت‌الله طالقانی نشسته بودیم. به ایشان گفتند: «امام پیام داده که مردم در خانه‌های خود نمانند، بیرون بریزند و به حکومت نظامی.» اهمیت ندهند.

آقای طالقانی گفت: «امام مدت پانزده سال از ایران دور بوده‌اند و [?] توجه ندارند که این دژخیمان رژیم چه بی‌رحم هستند. اگر مردم بیرون بریزند، همه را قتل عام می‌کنند؛ بنابراین صلاح در آن است.» که در منازل و خانه‌ها بنشینیم، ببینیم عاقبت کار چه می‌شود؟

بعد مرحوم طالقانی با امام حدود نیم ساعت تلفنی گفتگو کرد تا شاید [?] امام را قانع کند که مردم را از خانه‌هایشان بیرون نیاورند. ما حرف‌های آقای طالقانی را شنیدیم که سعی داشت امام را هرطور شده، از تصمیم خود مبنی بر بیرون آمدن مردم از خانه‌ها و اهمیت ندادن به حکومت نظامی، منصرف نماید.

تا اینکه آقای طالقانی گوشی را گذاشت و در گوشه‌ای زانوانش را □ □
بغل گرفت و ساکت ماند! حتی سرش را روی زانوانش تکیه داد و
به فکر فرو رفت.

ما با خود گفتیم حتماً امام حرفی زده و مثلاً به ایشان گفته شما دخالت □
نکنید و ...؛ بنابراین آقای طالقانی ناراحت شده است. اما چیزی
نگفتیم تا اینکه ایشان یک دفعه سر از زانوانش برداشت و به حال
طبیعی و عادی برگشت.

رسؤال کردیم: «آقا چه شده؟ آیا امام به شما پرخاش کردند یا □؟!
حرفی گفتند که شما ناراحت شدید؟» آقای طالقانی گفت: «نه، نه،
اصلاً مسئله این نیست. من اصرار کردم که امام اعلامیه‌هایش را
پس بگیرد و امام هرچه می‌گفت، من قانع نمی‌شدم، در آخر
فرمود: «آقای طالقانی! اصرار نکن! احتمال بده که این دستور از

طرف امام زمان (عج) است!» تا امام این جمله را گفت، من به خود
«!لرزیدم و بی اختیار گوشی را گذاشتم و حالم دگرگون شد

بنابراین، راز رهبری قاطعانه و پیروزمندانه‌ی امام راحل در پیروزی ^[۱]
انقلاب در تأیید غیبی ایشان نهفته و ایشان منظور نظر حضرت
صاحب الزمان (عج) بود.

منبع: ^[۲]

خاطرات آیت الله سید علی اکبر قرشی، تهران: مرکز اسناد انقلاب
***اسلامی، 1388، صص 133-136

امام زمان علیه السلام به امام خمینی دستور دادند قیام کند...

تشریف در خواب

مرحوم حجه الاسلام آقای مظاهری واعظ قمی فرمود: مرحوم حاج

آقای علماء (از واعظ قم) فرمود: من در رژیم پهلوی از

شیوع فساد و بی بند و باری خیلی نگران بودم، شبی در عالم خواب

به من گفته شد: حضرت حجت علیه السلام به حرم

حضرت معصومه علیها السلام آمده اند، من به حرم رفتم و خود را به

آن حضرت رساندم و به ایشان از اوضاع شکوه کردم،

آن حضرت روی مبارک به طرفی کرد و فرمود: ما به ایشان دستور

دادیم قیام کند، من نگاه کردم دیدم آن شخص امام خمینی

است...

وجود مقدس ولیّ عصر (صلوات الله علیه) همچنان که در میدان های
بزرگ مبارزه بزرگ ملت مادر طول سالیان دراز حضور داشته است
و به ما کمک کرده است....

آیت الله خامنه ای (مدظله) می گوید:

من قویّاً معتقدم که وجود مقدس ولیّ عصر (صلوات الله علیه) همچنان «
که در میدان های بزرگ مبارزه بزرگ ملت مادر طول سالیان دراز
حضور داشته است و به ما کمک کرده است، در این جنگ هم این
جنگی که مزدوران استکبار و امپریالیسم جهانی بر ما تحمیل کرده
اند در جبهه های جنگ حضور خواهد داشت. من معتقدم برکات و
فضل و رأفت و رحمت پروردگار به خاطر حضور ولیّش امام برحق،
مهدی موعود، در جبهه های ما در میان جوانان ما، بر ما بیشتر
خواهد بود. امام زمان [که] این خون های پاک و عزیز را می بیند،
یقیناً برای آنها دعا می کند و ما هم باید توجهمان و اظهار ارادتمان

و ارتباطمان را با ولی عصر (صلوات الله علیه) هرگز کم نکنیم و قطع نکنیم. از خدا کمک بخواهیم، از آن بزرگوار دعا بخواهیم

تشریف ایه الله خامنه ای به محضر مبارک امام زمان علیه السلام

جناب آقای صدیقی شب فاطمیه روی منبر در بیت ایشان (بیت رهبری) که آقای رییس جمهور نشسته بود، آقای هاشمی بود، سران مملکتی بودند، قوه قضاییه، همه بودند. آقای صدیقی روی منبر این مطلب را گفت و آن را نتوانست تمام کند. همین که خواست تمام کند فریاد گریه جمعیت و حضار بلند شد.

دیدند این جمعیت بسوی آقا دارند حمله می کنند که به عنوان تبرک به ایشان دست بزنند. آقا را بردند و دیگر نتوانستند جمعیت را اداره کنند و آن مطلب این بود: من همه ساله مکه که می رفتم قبل از رفتن به مکه به محضر آیت الله بهاءالدینی می رسیدم و توصیه می خواستم از ایشان. ایشان به من توصیه هایی می کرد و من این

توصیه ها را در سفر مکه عمل می کردم. بعد هم که داشتم می
.آدم، یک عمامه ای یا چیزی را برای ایشان هدیه می خریدم

این دفعه که رفتم محضر ایشان (حضرت آیت الله بهاء الدینی) این
مطلب را فرمودند: شما وقتی که می روید مسجدالنبی از قسمت
جنوب شرقی مسجد، از آن قسمت هفت قدم میاید به جلو و
قسمت بعدی را هم گفت که من نمی توانم دقیق به شما بگویم. به
خاطر اینکه ایشان این را به ودیعت پیش من گذاشت. آن وقت از
دو طرف به من دستور داد

وقتی که قدم زدی آمدی جلو رسیدی به آنجا، آنجا بنشین و این ذکر
سبعه را بگو. این ذکر را که گفתי انشاءالله به حوائج خواهی
رسید.

ذکر سبعة عجیب است، علامه حسن زاده آملی بعد از نماز صبح تا طلوع
آفتاب اذکار سبعة را دارد که اینها را از آسید علی آقا قاضی
گرفتند. ذکر سبعة واقعاً یک ذکر است که معجزه میکند در نفس
انسان عجیب معجزه می کند

آقای صدیقی می گوید، عرض کردم: آقای بهاءالدینی چه وجهی دارد که
من باید آنجا بنشینم و این اذکار سبعة را بگویم. چه وجهی دارد
هفت قدم از آنجا قدم بزنم

حالا همه دارند مثل شما گوش می دهند همه دارند دقت می کنند آقای
صدیقی چه می خواهد بگوید

گفت: وجهش این است که دارم به شما می گویم فقط پیش شما بماند

وقتی که حضرت زهرا سلام الله علیها آمد برای دفاع از علی ابن ابیطالب
علیه السلام بدنش خون آلود بود وقتی که آمد که داخل مسجد
وارد نشد وقتی که برگشت دیگر توان از او رفت دیگر به گونه ای
شد که می خواست ادامه راه را بدهد نتوانست، آنجا نشست و فکر
می کنم که آن مکان به خون فاطمه سلام الله علیها رسیده است.
آنجا حاجتتان را بخواهید

.. فریاد گریه جمعیت بلند شد

بعد آقای بهاء الدینی می گوید: این کار را انجام بده

ایشان می گوید: من رفتم اینکار را انجام دادم حالا تو نگو آقای بهاء
الدینی خودش هم نظر دارد، نیت دارد، یا حاجتی دارد. چون
خودش مشرف نمی شود

حالا جالب این است که حضار دارند به آقای صدیقی توجه می کنند از
اعیان شخصیتی مملکت، و هم آقایانی که شرکت کننده بودند،
ایشان هم با ضرس قاطع دارد مطلب را می گوید

گفت: من رفتم مدینه همین کار را انجام دادم، بعد از این رفتم مکه دیدم
از بلند گو صدا می زنند: آقای صدیقی دوباره بروند مدینه. من
دوباره رفتم مدینه، چند روزی مدینه ماندم، وقتی برگشتم به ایران
یک عمامه ای خریده بودم رفتم محضر حاج آقا، رسیدم، تا سلام
علیک کردم بدون اینکه حرفی بزنم

حاج آقا بهاء الدینی فرمودند: میدانی ثمره ذکر امسال چه بود؟

گفتم: نه

گفت: نمی دانی ثمره ذکر امسال چه بود، نگرفتی؟

گفتم: نه

فرمود: امسال ثمره ذکر شما یکی این بود که شما دو بار آمدید مدینه

. گفتم شما مطلعید من دو بار امسال آمدم مدینه

. گفت: بله آنجائی که نشسته بودید ذکر می گفتید در آنجا با تو بودم

این نوارش در بیت آقا هست، دم در که می فروشنده، نوار سه سال قبل
فاطمیه

:بعد برگشت و گفت

:ثمره دوم اینجا بود

که تا گفت مجلس به هم پاشید اینقدر مردم به خودشان زدند و گریه کردند که آقا تشریف بردند؛ دیدند که دیگر نمی شود جمعیت را اداره کرد.

فرمودند: ثمره دوم این بود که آن نیتی که من می خواستم، به آن نیت رسیدم، و آن این بود که امسال مقام معظم رهبری به دیدار امام زمان نائل آمد^۲.

² <https://www.entekhab.ir/fa/news/23957/%D9%85%D8%A7%D8%AC%D8%B1%D8%A7%DB%8C-%D8%AA%D8%B4%D8%B1%D9%81-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%85-%D9%85%D8%B9%D8%B8%D9%85-%D8%B1%D9%87%D8%A8%D8%B1%DB%8C-%D9%85%D8%AD%D8%B6%D8%B1-%D8%AD%D8%B6%D8%B1%D8%AA-%D9%85%D9%87%D8%AF%DB%8C-%D8%B9%D8%AC>

مخالف امام ناگاه در و دیوار خانه امام را بوسید...

در نجف شیخی بود پیرمرد، اهل مازندران که بی جهت به امام خمینی (ره) بدین بود و طلاب را از رفتن به درس امام نهی می کرد

روزی دیدم این شیخ پیرمرد آمده دم در منزل و درب را می بوسد و می گوید:

...الحمد لله الذی هدانا لهذا

گفتم: مگر چه شده است؟

گفت: یک شب خواب دیدم... امام زمان (علیه السلام) فرمود: روح الله

آقای خمینی عبایش را جمع کرد و گفت: بله آقا، گفت: بیا جلو، و آقا

تندتند رفت جلو، وقتی خدمت امام زمان (عج) رسید دیدم قدها

مثل هم مساوی، جوری نبود که حضرت مهدی (عج) بلند و یا آقای

خمینی کوتاه تر باشد، طوری ایستاد که گوش آقای خمینی دم

دهان امام زمان (عج) بود و ربع ساعت می گفت: چشم، فلان چیز را انجام دادم، انجام می دهم ان شاء الله، درست ربع ساعت تندتند
حضرت تو گوش روح الله می گفت

وقتی مطلب تمام شد، دو متر و یا یک متری فاصله گرفت و حضرت رفت
بنشینند، آقای خمینی دستی تکان داد و آن یازده نفر تعظیمی کردند
و آقای خمینی برگشت، عقب عقب، نه اینکه پشتش را بکند و به
حرم نرفت.

امام زمان علیه السلام از دست مخالفان امام خمینی عصبانی شد...

ایه الله حق شناس گفتند روزی ناهار جایی مهمان بودم. انجا دو نفر
شخصی و یک نفر روحانی حضور داشتند که هر سه نفر با حضرت
امام مخالف بودند. با آنها بحث کردم و هرچه انها اشکال به امام
کردند من جواب میدادم و از امام دفاع می کردم. موقع ناهار
رسید. ناهار خوردم و به خانه برگشتم. خوابم برد ناگهان امام زمان

عليه السلام را ديدم كه به من فرمود: چرا وقتی آنها عليه خميني
صحبت كردند بلند نشدی مجلس را ترك كنى و نشستى با آنها
ناهار خوردى؟

امام زمان پشتوانه این انقلاب است...

بعد از جنگ در حال تفحص در منطقه کردستان عراق بودیم، که به طرز غیر عادی جنازه شهیدی را پیدا کردیم، از جیب شهید یک کیف پلاستیکی در آوردم داخل کیف وصیت نامه قرار داشت که کاملاً سالم و این چیز عجیبی بود.

در وصیت نامه نوشته بود:

..من سید حسن بچه تهران و از لشکر حضرت رسول (ص) هستم

.پدر و مادر عزیزم، شهدا با اهل بیت ارتباط دارند

..اهل بیت شهدا را دعوت می کنند

.پدر و مادر عزیزم من در شب حمله یعنی فردا شب به شهادت می رسم

.جنازه م ۸ سال و ۵ ماه و ۲۵ روز در منطقه می ماند

بعد از این مدت جنازه من پیدا می‌شود. و زمانی که جنازه من پیدا می‌شود امام خمینی در بین شما نیست

این اسراری است که ائمه به من گفتند و من به شما می‌گویم:

به مردم دل‌داری بدهید

به آنها روحیه بدهید و بگویید که امام زمان (عج) پشتوانه این انقلاب است.

بگویید که ما فردا شما را شفاعت می‌کنیم

بگویید که ما را فراموش نکنند

بعد از خواندن وصیت نامه درباره عملیاتی که لشکر حضرت رسول (ص) آن شب انجام داده بود تحقیق کردیم

دیدیم درست در همان تاریخ بوده و ۸ سال و ۵ ماه و ۲۵ روز از آن گذشته است^۳

ایه الله خامنه ای سپه سالار لشکر امام زمان علیه السلام است...

آیت الله قرهی در حرم امام رضا(ع) از امام رضا(ع) طلب هدایت کرد
امام رضا(ع) هم آیت الله قندهاری را در مکاشفه ای بعنوان هدایتگر به
آیت الله قرهی نشان دادند، پس حرفهای آیت الله قندهاری را از
قول امام رضا(ع) بگیرید،

آیت الله قندهاری فرمودند □ □

از سال ۱۴۰۰ شمسی لحظه شماری کنید برای ظهور ان شاء الله

فرمودند:عمر انقلاب بیش از پنجاه سال نمی شود که پرچم ایران میرسد
به دست امام زمان (عج)

(پنجاه سالگی انقلاب میشه ۲۲ بهمن ۱۴۰۷)

فرمودند:فتنه ای میشود که پس از آن فتنهء اکبر است
(یعنی بزرگترین فتنه)

در فتنه اکبر جانتان را سپر بلای این سید عظیم الشان کنید
(یعنی سیدعلی خامنه ای)

.چون این سید،سپه سالار امام زمان است

(قابل توجه دوست و دشمن)

آیت الله قندهاری فرمودند: امیدامام زمان به سپاه پاسداران است.

فرمانده شما سوار بر اسب سفید بود و ما هرچه به طرفش تیر اندازی و شلیک کردیم به او کارگر نمی شد

.تنها شش نفر توانستند خود را به بالای ارتفاع 1050 (بازی دراز) برسانند

برادر (علی موحد دانش) و برادر (محسن وزوایی) که فرمانده محور چپ عملیات بود از جمله افراد فتح کننده ارتفاع 1050 بودند

محسن وزوایی که از دانشویان پیرو خط امام در تسخیر لانه جاسوسی

آمریکا بود و در مقطعی نیز سمت سخن گویی دانشجویان فاتح

لانه جاسوسی را داشت ،اینک به عنوان بنیان گذار لشکر 10 سید

الشهدا (علیه السلام) عملیاتی حساس را فرماندهی می کرد. چرا که

بچه های سپاه در محدودیت های پیش آمده از طرف بنی صدر در

این گونه عملیات علاوه بر دشمن مهاجم، دشمنان نفوذی دو چهره

که با پز خردمندی زمام امور را در دست گرفته بودند را نیز در

.پشت سر داشتند

به هر ترتیب در فتح این ارتفاع حاج محسن با اندک یاران باقی مانده
اش حدود 350 تن از نیروهای گردان کماندویی ارتش بعث را به
اسارت گرفتند لیکن در حین تخلیه اسرا به پشت جبهه یکی از
افسران دشمن مصرانه تقاضای ملاقات با فرمانده نیروهای ایرانی
را داشت. دوستان (محسن) به خاطر رعایت مسائل امنیتی، شخص
غیر از او را به آن افسر بعثی به عنوان فرمانده خود معرفی کردند
اما...

بعثی اسیر، ناباورانه و با قاطعیت گفت: نه! فرمانده شما این نیست.
از وی سوال شد مگر تو فرمانده ما را دیده ای که این گونه قاطعانه
سخن می گویی؟
او گفت:

آری! **او در هنگام یورش شما به ما، سوار بر اسب سفید بود و ما هرچه به**
طرفش تیر اندازی و شلیک کردیم به او کارگر نمی شد. لذا من او
را می خواهم ببینم

محسن وزوایی که در آن جمع بود به ناگاه زانوهایش سست شد و به
زمین نشست و...

حضرت فرمود: راحت باشید

گردان ما 24 ساعت قبل از عملیات کربلای یک در شیاری مستقر شد. آن قدر به دشمن نزدیک بودیم که با پرتاب سنگ هم می توانست ما را مورد هدف قرار دهد. بعد از ظهر، گرما و تشنگی نفس همه را گرفته بود. ابوالفضل کوه پیما درحالی که نشسته بود، به خواب رفت. بعد به طور ناگهانی بیدار شد و گریست. گفت: سیدی خوش سیمو نورانی به خواب دیدم. بالای سر بچه ها در تردد بود و ذکر می گفت. به ایشان عرض کردم: آقا، بچه ها در دل مواضع دشمن هستند. تشنگی و گرما خیلی اذیت می کند.

آقا فرمود: شما راحت باشید. ما پشتیبان شما هستیم و کمک می کنیم. نصرت و پیروزی از آن شماست.

بچه ها با شنیدن رؤیای کوه پیما گریه کردند.

وقت عملیات، با اعتماد به نفس و اطمینان به پیروزی، حمله کردیم و
مهران آزاد شد

. می دانستیم کشته یا اسیر می شویم. به امام زمان (عج) متوسل شدیم

برادر حسن عابدی که در فاو ردای شهادت به تن کرد در خاطره ای مربوط به «خط شیر» آبادان در ماه های اول جنگ گوید: عراقی ها از سلمانیه هم عبور کردند. دیگر در مقابل آنها نیرویی نمانده بود. البته بچه ها در کمین آنها نشسته بودند. ما چند نفر که با خمپاره 120 کار می کردیم، غافل گیر شدیم. ناگهان دیدیم از چپ و راست جاده، با نفر بر و به صورت نیروی پیاده در حال تهاجم هستند. صدای هلهله و صحبت آنها را به عربی می شنیدم. دیگر راهی برای عقب نشینی نمانده بود. قبضه 120 در حیاط یکی از خانه های روستایی بود. ما سلاح انفرادی هم نداشتیم. در خانه پنهان شدیم و در را از داخل بستیم. **می دانستیم کشته یا اسیر می شویم. به امام زمان (عج) متوسل شدیم.** یک ساعت گذشت. صدای رگبار دشمن که به هر طرف شلیک می کرد، قطع نمی شد. ناگهان اطراف خانه ای که بودیم، صدای «دخیل یا خمینی» شنیدیم. تعجب

کردیم و با این گمان که نیروهای خودی عراقی ها را دستگیر
کرده اند، از خانه بیرون آمدیم، ولی فقط چند عراقی دیدیم که
دست ها را روی سر گذاشته بودند و با التماس به ما نگاه می
کردند و دخیل یا خمینی می گفتند...

باران عجیب!

یکی از طلاب بسیجی می گوید

در تابستان 61 در جبهه میمک بودم. گرمای هوا غوغا می کرد. آب در منطقه نبود، حتی برای خوردن. دشمن از فرصت استفاده کرد و گاز شیمیایی تاول زار زد. علاج این عامل مخرب، آب بود. بعد از زدن گاز شیمیایی تاول زار، بدن رزمندگان و برادران ما شروع کرد به متورم شدن و تاول زدن.

بچه ها در حال از دست دادن امید خود بودند. ما سه طلبه بودیم که در آن جبهه به فعالیت می پرداختیم. به رزمندگان امیدواری داده، گفتیم: ما یک چیز را فراموش کرده ایم و آن دعاست که مهم ترین سلاح می باشد. ما هنوز از این فرایند برخوردار نیستیم.

با گفتن این حرف، نور امیدی به دل برادران تایید. همگی تیمّم کرده، به نماز ایستادیم و بعد دعا خواندیم و خدا را به امام زمان(عج) سوگند دادیم و از حضرت ولی عصر(عج) یاری طلبیدیم. هنوز دعای ما تمام نشده بود که ابری سیاه با سرعتی زیاد آسمان را فراگرفت و بعد از چند ثانیه آن چنان بارید که لباس های ما خیس شد؛ به گونه ای که هر کس می دید، گمان می کرد لباس هاما را شسته ایم. این باران به مدت سه دقیقه بارید و تمام ظروف و کلاه های آهنی را پر از آب کرد و دیدیم آثار تاول ها از بین رفت و همه تندرستی خود را باز یافتند...

و هزاران مورد که نشان از توجهات امام زمان علیه السلام به حفاظت از
مردم ایران و کمک به این شیعه خانه حضرت دارد که انشاءالله
بعضی از موارد دیگر در کتابهای بعدی آورده خواهد شد...